نامه یی از آنکارا به ژنو برای محمد علی جمال زاده

غنی، قاسم

بایزید بسطامی را بدین‏گونه نقل می‏نماید:«صوفیه در اشتغال به حق بر طریق پاتنجل گام برداشته و گفته‏اند: مادمت تشیر فلست بموحد حتا یستولی الحق علی‏ اشارتک بافنائها عنک فلا یبقی مشیر و لا اشاره».و می‏افزاید که در کلام آنان سخنانی‏ست که بر اعتقاد به‏ اتحاد دلالت دارد.هم‏چون پاسخ بایزید بسطامی، هنگامی که از وی پرسیدند که چه‏گونه به مرتبه‏یی که‏ رسیده‏یی،دست یافتی.گفت:از نفس خود جدا شدم، همان‏طوری که مار از پوست خود جدا می‏شود.کتاب‏ تحقیق ماللهند سرشار از این‏گونه اشارات و مقایسه‏هاست.8

با این همه شک نیست کهابوریحان خود صوفی‏ نبوده است،«هرچند هم همانند بسیاری از مسلمانان‏ برای آنان احترام و فضیلت بسیار قائل بوده است».9

آشنایی با شیوه‏ی تفکر انسانی آنان که‏ سخت‏گیری و تعصب را خامی می‏شمارند:

سخت‏گیری و تعصب خامی‏ست‏ تا جنینی کار خون‏آشامی‏ست

و راه‏های رسیدن به پروردگار را به شماره‏ی‏ نفوس بندگان خدای می‏دانند:«الطرق الی اللّه بعدد انفاس الخلایق».

به وی،آزاداندیشی و سعه‏ی صدر را ارزانی داشته‏ که می‏تواند از دولت آن،فارغ از هرگونه تعصب با پیروان ادیان گوناگون و حکیمان ملل مختلف آمیزش‏ کند و از دانش‏ها و معتقدات آنان بهره‏ها برگیرد. ابوریحان،دانشمند مسلمان آزاداندیشی بوده است که‏ پیروان مذاهب را به یک چشم می‏نگریسته و همه‏ی‏ مسلمانان را بی‏آن‏که تفاوتی میان‏شان قائل باشد، دوست می‏داشته.با این ترتیب اگر آل رسول(ص)را گرامی داشته و آنان را همانند شیعیان به«ائمة الهدی‏ و الحق»وصف کرده است،جای شگفتی نیست که‏ احترام وی نسبت به علمای اهل سنت نیز تعجب‏آور باشد.

منابع

1-قشیری،ابو القاسم،رساله‏ی قشیریه،ترجمه‏ی بدیع الزمان‏ فروزانفر،انتشرات بنگاه ترجمه و نشر کتاب،1345،ص 467- 468.2-همان ماخذ.3-هجویری،علی بن عثمان جلابی، کشف المحجوب،تصحیح ژوکوفسکی،به اهتمام محمد عباسی،انتشارات امیر کبیر،1336،ص 97.4-کاشانی، عز الدین محمود،مصباح الهدایة،مقدمه،تصحیح جلال الدین‏ همایی،ص 63 تا 82.5-همان،ص 65 و 66.6- جشن نامه‏ی ابن سینا،ج 2،1334،ص 134 تا 138.7- البیرونی،ابوریحان،تحقیق ماللهند،حیدرآباد،عام 1958،ص 5 و 6.8-همان ماخذ،ر.ک.به صفحات یاد شده.9-نصر،دکتر سید حسین،نظر متفکران اسلامی درباره‏ی طبیعت،تهران، 1342،ص 154.

نامه‏یی از آنکارا به ژنو برای محمد علی جمال‏زاده

زندهیاد دکتر قاسم غنی

هر قدر تصور کنید دلم تنگ است،زیرا قطع نظر از این‏که دنیای حاضر و عهدی که ما در آن واقعیم به‏طور کلی تاریک و غم‏انگیز است و به نهایت درجه فاسد،منحط،مسموم و خطرناک شده است،از محیط کوچک خودمان هم هرچه می‏شنوم و می‏بینم و استنباط می‏کنم همه و همه دل‏خراش است.از صدر تا ذیل،فساد و انحطاط عجیبی مردم ومملکت‏ را فراگرفته و کشور مرحوم کیکاوس مثل اتومبیلی که در سراشیبی تندی ترمزش پاره‏ می‏شود و تنگش شل شود،با سرعت وحشت‏انگیزی رو به پرتگاهی می‏رود که مآلش‏ معلوم نیست،و در همین گیر و دار جماعتی که به قول خودشان خواص و اخص محسوبند، مثل سگ هاری به شکنبه‏ی روزگار افتاد جنایتی نمانده که مرتکب نشوند.

چشم باز و گوش باز و این عما /حیرتم از چشم‏بندی خدا

قبح از قباحت برخاسته،شرف و مقام مطلقا و ابدا باهم ملازمه ندارند.بنده اگر در ممالک پیشرفته‏ی دنیا فی المثل در سویس یا ممالک اسکاندیناو و حکومت‏های آنگلا و ساکسونی و امریکا-ماموریت می‏داشتم،به حکم این‏که می‏دانستم که زندگی مادی و معنوی ما نوعا با زندگی آن‏ها فرق دارد و اقلا دو قرن آن‏ها در عمران و بهبودی اوضاع‏ کوشیده‏اند و ما در ویرانی و انهدام؛و حالا فاصله‏ی بسیار زیادی‏ست، چندان تأثیری حاصل نمی‏کردم.زیرا خواهی نخواهی به این اصل گردن نهاده بودم،ولی بنده‏ در ترکیه هستم و چند ماه است مشغول مطالعه و مقایسه اوضاع و احوال خودمان هستم. به غالب ایالات و ولایات آناتولی و سواحل بحر اسود و مارمارا مسافرت‏هایی کرده‏ام،با طبقات مختلف تماس پیدا کرده‏ام و از هر گوشه اطلاعی به دستم آورده‏ام.

می‏بینم که این مملکت که پس از جنگ عمومی اول یعنی سال 1919 میلادی با آن‏که‏ ما در درکات بدبختی و تیره‏روزی غرق بودیم،باز مورد غبطه‏ی ترک‏ها بودیم؛زیرا آن‏ها به‏ حال نزع و جان‏کندن افتاده بودند و یک سره در کار محو شد از صحنه‏ی روزگار بودند.حالا از آن تاریخ به بعد که چند سال آن هم صرف جنگ با یونانیان و راندن آن‏ها از آناتولی و خواباند فتنه‏ی کرد و ارمنی و زد و خوردهای داخلی شده،در ظرف ربع قرن در هر قسمتی‏ از زندگی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی خود قدم‏هایی برداشته‏اند.شب و روز با اتحاد کلمه‏ و ایمان و عقیده‏ی غریبی می‏کوشند.سیاست خارجی صریح و روشنی دارند.دست از تذبذب و زرنگی‏ها و مردرندی‏های دوره‏ی عبد الحمیدها برداشته‏اند.استفاده می‏برند، سرفراز هستند،زنده بودن خود را اعلام داشته‏اند.

در مجام بین المللی حیثیت و آبرو دارند.کمک نظامی گرفته‏اند و می‏گیرن.از پلان‏ مارشال استفاده برده و می‏برند.از متخصص و صاحب فن امریکایی فایده می‏برند.اسباب‏ و آلات صنایع کشاورزی می‏گیرند و در هر رشته‏یی از الف تا یا قدمی برداشته و برمی‏دارند. قدر مسلّم و بدون شک این است که وارد جاده شده‏اند؛حالا یکی بگوید دوقدم تا به حال‏ رفته‏اند یا پنج قدم،مما لا شک فیه این است که وارد جاده شده‏اند.ما که برای همین ترک‏ها هزار متلک می‏گوییم،چه غلط کرده‏ایم؟نه مناسبات خارجی‏مان روشن،نه کسی ما را به‏ بازی می‏گیرد،نه در داخل سر و سامانی داریم،الی آخر.از دور چرخ و گردش روزگار می‏نالیم‏ و محققین‏مان هم می‏گویند:روزگار با ابناء احرار به کین است و چرخ و فلک غیر مساعد است.به قول شاعر عرب:کفوا البکاء علی الطلول الهمد/لیس القضاء علی البلاد بمعتد

یا به قول ناصر خسرو خودمان:

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را /برون کن ز سر باد خیره‏سری را /چو تو خود کنی اختر خویش را بد /مدار از فلک چشم،نیک اختری را.

(به نقل از نامه‏های دکتر قاسم غنی،به کوشش دکتر سیروس غنی و دکتر سید حسن امین،انتشارات‏ وحید،1368(چاپ پکا،لندن)،صص 257،259)